

علاء الدولہ سمنان
دہ کفتار کلامی غنیمت
www.ketab.ir

حسین طاہر

سرشناسه	طاهری، حسین، ۱۳۶۴ -
عنوان و نام پدیدآور	علاءالدوله سمنانی ده گفتار کلامی، فلسفی و عرفانی / حسین طاهری.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات یانار، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۳۱۳ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۷۵۵۹-۴۸-۲
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۳۱۳-۳۰۹.
موضوع	علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد، ۶۵۹ - ۷۳۶ ق.
موضوع	علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد، ۶۵۹ - ۷۳۶ ق. -- دیدگاه درباره عرفان
رده بندی کنگره	BP ۲۷۹/۲
رده بندی دیویی	۲۹۷/۸۹۲۴
شماره کتابشناسی ملی	۷۴۴۸۰۶۹



با همکاری انتشارات آیدین



انتشارات یانار

تهران - خیابان شریعتی شمالی - نرسیده به سینما ۲۹ بهمن

تلفن: ۳۵۵۵۳۲۵۹ - تلفاکس: ۳۵۵۳۰۵۲۳ - ۴۱

Email: Aydin.publication@Gmail.com

علاءالدوله سمنانی

ده گفتار کلامی، فلسفی و عرفانی

حسین طاهری

* چاپ اول ۱۳۹۹ تبریز * شمارگان ۵۰۰ نسخه * قیمت ۶۵۰۰۰ تومان

* چاپ و صحافی ایران هنر * طرح روی جلد از پرویز بیانی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۵۹-۴۸-۲

فهرست مطالب

۹	دیباچه
۳۳	یادداشت‌ها

گفتار نخست: اصول و مبانی خاص سمنانی

۵۵	۱ - مدخلی بر مبانی خاص تصوف
۵۸	۲ - فردیت، بینا فردیت و فرافردیت در عرفان
۶۳	۳ - وصال و وصول
۶۵	۴ - اصول و مبانی فکری سمنانی
۶۸	۵ - بیانهای اندیشه سمنانی
۷۸	۶ - اصول و مبانی تصوف سمنانی
۸۰	۷ - هندسه عقلی سمنانی
۸۷	یادداشت‌ها

گفتار دوم: بازشناسی تحلیلی - توصیفی نور و رنگ

۹۵	۱ - نور و صفات حق
۹۷	۲ - تقسیم‌بندی انواع نور
۹۹	۳ - لطایف سبعة و تجلیات اربعه
۱۰۱	۴ - پدیدارها
۱۰۵	۵ - بازشناسی اسرار نور و رنگ
۱۱۸	یادداشت‌ها

گفتار سوم: اندیشه عرفانی - فلسفی رستاخیز

- ۱ - بقا و فنا، هستی و موت ----- ۱۳۳
- ۲ - انواع موت ----- ۱۳۳
- ۳ - حشر و آخرت ----- ۱۳۵
- ۴ - تنعم و تألم، بهشت و دوزخ ----- ۱۴۱
- یادداشت‌ها ----- ۱۴۸

گفتار چهارم: قهر و لطف حق و مصادیق آن

- ۱ - امر ----- ۱۵۸
- ۲ - فیض ----- ۱۵۹
- ۳ - فرشته و ابلیس ----- ۱۶۲
- ۴ - خبر و شر ----- ۱۶۳
- ۵ - حق و باطل ----- ۱۶۵
- ۶ - خلأ و ملأ ----- ۱۶۶
- ۷ - محال ----- ۱۶۷
- ۸ - کفر و ایمان ----- ۱۶۷
- یادداشت‌ها ----- ۱۷۳

گفتار پنجم: مطالعه تطبیقی معراج‌نامه علام‌الدوله سمنانی و مصیبت‌نامه عطار نیشابوری

- ۱ - سرآلبال و مصیبت‌نامه ----- ۱۸۰
۲. وجوه شباهت ----- ۱۸۲
۳. وجوه تفاوت ----- ۱۸۹
- ۴ - نتیجه ----- ۲۰۰
- یادداشت‌ها ----- ۲۰۱

گفتار ششم: بررسی اجمالی نماد دریا

- یادداشت‌ها ----- ۲۲۰

گفتار هفتم: سمنانی و ابن عربی

- ۱ - وحدت وجود و اطلاق مطلق ----- ۲۲۸
- ۲ - ختم ولایت و خاتم الاولیاء ----- ۲۴۴
- ۳ - موضع کلی سمنانی درباره ابن‌عربی ----- ۲۴۶
- ۴ - نظر سمنانی درباره واقعه مشهور ابن‌عربی ----- ۲۴۸

یادداشت‌ها ----- ۲۵۱

گفتار هشتم: سمنانی و وحدت وجود

۱ - بررسی وحدت وجود سمنانی ----- ۲۵۹

۲ - وحدت وجود آفاقی: پیکر گردانی در شخص ----- ۲۶۱

۳ - وحدت وجود انفسی: پیکر گردانی در نفس ----- ۲۶۲

یادداشت‌ها ----- ۲۶۵

گفتار نهم: سمنانی و حسین بن منصور حلاج

احوال حلاج به روایت سمنانی ----- ۲۷۳

یادداشت‌ها ----- ۲۷۹

گفتار دهم: بررسی شطرنجیات در آثار علاءالدوله سمنانی و علی اکبر بصیری

یادداشت‌ها ----- ۳۰۵

کتابنامه ----- ۳۰۹

دیباچه

احمد بن محمد بن احمد بیابانکی معروف به علاءالدوله سمنانی (۷۳۶ - ۶۵۷.ه.ق) یکی از بزرگترین عرفای مکتب کبروی و احیاگر طریقت جنید بغدادی است؛ او از شخصیت‌های برجسته و پراوازه قرن هفتم و هشتم ایران و از اشخاص سیاسی متنفذ و صاحب نام دوران سلطنت ارغون است که در موارد متعددی از جمله خضرشناسی (سمنانی، ۱۳۶۴: ۳۷۳ - ۳۶۹) و رویکرد تقلیل گروانه نسبت به وحدت وجود ابن عربی (سمنانی، ۱۳۹۰: ۳۴۶ - ۳۴۳) و در مسائل سیاسی زمانه هم چون ماجرای جنگ میان امیرچوپان نویان و سلطان ابوسعید (سرفندی، ۱۳۵۳: ۷۲ - ۷۱)، زیانزد همگان بوده است. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به العروة لأهل الخلوة و الجلوه، چهل مجلس، بیان الإحسان لأهل العرفان، تذکره المشایخ، نوریه، سُرّالبال اشاره کرد.

زندگی احمد سمنانی پس از ترک دربار و بخشش اموال و صرف همت در قضای مافات و زهد و عزلت، دچار نوعی بحران می‌گردد؛ بحرانی که باید آن را وسوسه نامید. هرچند وی به صحت طریقتش ایمان دارد؛ اما دچار چالش درونی بزرگی می‌گردد که مبنای کار وی را به چالش می‌کشد. شیطان درون شروع به وسوسه این جوان می‌کند. در مقام پرسنده او را خطاب قرار می‌دهد که تصمیمی

که گرفته‌ای بسیار بزرگ است و این درحالی است که هنوز برای تو یقین این کار حاصل نشده. ترک دنیا و خروج از دربار و نادیده گرفتن سوداهای جوانی کار عاقلانه‌ای نبود، چرا که عمر گرانبهای به زودی می‌گذرد و تو متوجه خواهی شد که از جوانی و مزایای آن هیچ استفاده‌ای نکرده‌ای؛ «شاید که بعد از این مدتی برآید. و تو را بطلان این طریق روی‌نماید، و توانی باز سر آن تنعم رفتن... صحبت و قربت سلطان تو را کی دست دهد و ایام جوانی کی بازاری که از تو فوت شده باشد؟ و تو را آن زمان حسرت و ندامت هیچ فایده نکند» (سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۰۲).

شیطان درون به طرق مختلف و با پرسش‌هایی در ظاهر منطقی و شرعی او را به چالش می‌کشد؛ اما این جوان سالک، تاب و توان رویارویی با وی را دارد و هرگاه او را وسوسه می‌کند، نسبت به او بی‌توجه می‌شود، و برای مبارزه با او، ریاضت و مجاهده‌اش را شدیدتر می‌کند (همان: ۳۰۳). سپس از خدا در خواست می‌کند برهانی برای وی بفرستد تا بتواند همچون سلاحی درون خویش را مجاب و ساکت کند. تا این که هاتفی غیبی وی را ندا می‌دهد که: «تعجیل مکن، و ملازم عقبه حبیب الله باش که زود بر تو این در گشاده گردد» (همان).

یک‌شب در یک واقعه غیبی گروهی از مردان خدا را می‌بیند که آن‌ها را در متن کتابش اهل صفا معرفی کرده است. ایشان از میان فرق اسلامی او را به تصوف فرا می‌خوانند. میان او و ایشان گفتگویی شکل می‌گیرد و در نهایت خود را چنین معرفی می‌کنند:

«ما را صوفیه می‌گویند و طبقه ما هفت نوع است» (همان: ۳۱۰) پس از بیداری از واقعه، جوایز احوال و آثار اهل تصوف می‌شود، اما موفق نمی‌شود تا صاحب خرقه‌ای راستین بیابد؛ لذا تصمیم می‌گیرد بر عزلت و زهد خود بیفزاید و آثار صوفیانه را به دقت مطالعه کند و اصطلاحات و حالات و مقامات ایشان را فراگیرد. گماشته‌ای نیز اختیار می‌کند تا گوش و چشم به راه دارد و برایش

از جانب اهل تصوف خبر بگیرد و اگر غریبی یافت که در هیأت صوفیان است او را به وثاقلش بیاورد (سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۱۴).

او در این میان به ارزش ذکر پی می‌برد و شبانه روز دوازده هزار بار ذکر لاله الله می‌گوید، هم‌چنان به قضای ده‌روزه نمازهایش در هر شب و خواندن صد رکعت نوافل و ده جزو قرآن ادامه می‌دهد. با ولع هرچه تمام‌تر به مطالعه تألیفات عرفانی می‌پردازد و روز به روز بر اشتیاق دیدارش افزوده می‌شود.

با توجه به وضع وخامت بار اقتصادی و مذهبی جامعه یافتن آن‌چه وی در جستجوی آن است کاری بسیار دشوار می‌نماید، اهل صفارا کجا می‌شود یافت و نام و نشان ایشان را از چه کسی باید جویا شد؟ جوان جویای ولی، هم‌چنان منتظر خبری از گمشده است، تل آن که روزی به وی بشارت می‌رسد که صوفی‌ای از خراسان به محله او آمده و محازم بغداد است. نام این صوفی غریبه اخی شرف‌الدین سعدالله ابن حنویه سمنانی است.

احمد فوراً خود را به وی می‌رساند و با آن که وی را تا به حال ندیده است؛ اما از سیمای او خواسته خود را بر می‌خواند، این فرد همان است که مدت‌هاست انتظارش را می‌کشد، پس چنان‌که خود می‌گوید: «چون معانقه افتاد، رائحه انس از وی یافتم و ائتلاف جسمانی خبرداد از تعارف روحانی.... و چنان مستأنس شدم به وجود شریف او زیاده از آن کسانی که از کودکی تا بزرگی با ایشان عادت کرده بودم» (سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۱۵-۳۱۴).

سمنانی حال بسیار خوشی پیدا کرده است، از مصاحبش درخواست می‌کند که با او به زاویه‌اش برود و پس از آن با یکدیگر به غاری درکنار زیارتگاهی وارد می‌شوند، با وجود برق و سرما، اما به نماز می‌ایستند و پس از نماز، اولین راز و رمزهای ذکر به وی آموزش داده می‌شود. احمد جوان، همراهش را غرق در حرکات عجیبی می‌بیند: «دیدم که سر می‌جنبانید به چپ و راست به تعجیل

تمام» (همان: ۳۱۵). شرف‌الدین راز این حرکت را به وی تعلیم می‌دهد، و او برای اولین بار نحوه گفتن ذکر چهار ضربی را فرامی‌گیرد. خاصیت نفی و اثباتی ذکر لا اله الا الله با حرکات مداوم سر، نیرو و حرارتی را در دل می‌افزاید تا خاصیت آن ذکر به جوارح و ارکان ذاکر برسد. احمد ذکر را از شرف‌الدین فرامی‌گیرد و تا نیمه‌های شب چنان غرق در این ذکر تعلیمی می‌شود که به ناگاه شراره‌ای از درونش به سمت بیرون زبانه می‌کشد. ترس و وحشت بر او مستولی می‌شود و تلاش می‌کند تا گفتن ذکر را رها سازد، اما ذکر آن چنان در او نیرو گرفته که تا هنگام برخاستن صدای اذان صبح او را رها نمی‌کند. حیرت و ترس باعث می‌شود تا سالک کم تجربه گمان کند که دیوانه شده است و آنچه پدر و عمویش درباره خلل عقل او به خاطر رفتارهای انزواطلبانه و صوفیانه‌اش پیشترها می‌گفتند صحت دارد؛ اما با تأنی در خویش، خود را آگاه می‌یابد و اثری از جنون در خویش نمی‌بیند (همان: ۳۱۶).

هم چنان در ابهام فرو رفته است و نمی‌داند راز آن آتش درونی چیست، با صدای اذان آتش فروکش می‌کند و برای تجدید وضو و خواندن نماز به مصلا می‌رود؛ اما قلب صنوبری‌اش هم چنان غرق در ذکر است و ناخواسته از آن ذکر متصاعد می‌شود. چون نماز می‌بندد، ناگاه پیش روی خود را می‌بیند که از جانب قبله چشمه‌ای درخشان از نور با تلاّوی ستارگانی بی‌شمار ظاهر می‌شود و به طرزی شگفت‌آور آن ستارگان در وجود او وارد می‌شوند؛ او چنان غرق در حیرت است که تمام قوایش را برمی‌انگیزاند تا بتواند نمازش را به پایان برساند. پس از نماز، شرح حیرتش را از زبان شرف‌الدین جويا می‌شود و راز آتش و چشمه نور را در می‌یابد (سمنانی، ۱۳۹۰: ۲۵۵).

مصاحب با تجربه به او بشارت می‌دهد که در گفتن ذکر استعدادی کامل دارد و دیدن نور و اشکال و اشیای نورانی نشانه صحت تأثیر ذکر است. کلام

مصاحب در جان احمد اثر می‌کند و از آن شب به مدت شانزده سال تمام شبانه‌روز غرق در گفتن ذکر می‌شود و چنان که خود اذعان کرده است آن چنان بدایع و عجایب بی‌شماری برای وی آشکار می‌شود که نه در قوه فهم می‌گنجد و نه در صفحه کاغذ (سمانی، ۱۳۶۲: ۳۱۸).

احمد چنان غرق در لذت مصاحبت است که هر لحظه کنج‌کاو است بیشتر از مطلوب خود مطلع شود. لذا پس از بازگشت از غار زیارتگاه، جویای احوال شرف‌الدین می‌شود و از استاد و پیر وی سؤال می‌کند. شرف‌الدین چنین پاسخ می‌دهد: در عنفوان جوانی به خدمت شیخم در حجاز رسیدم و او به من این ذکر را تلقین کرد (همان).

تا این جای داستان همه چیز منطق طبیعی خود را دارد و چنین به نظر می‌رسد که سمانی آنچه را از مصاحبت با شرف‌الدین حاصل کرده اجر صبری است که بعد از مدت‌ها انتظار طولانی عایدش شده است؛ اما صحبت‌های شرف‌الدین پرده از رازی بزرگ برمی‌دارد که نظام ولایت‌مداری صوفیه را پیش از پیش برای مخاطب این سطور قدرتمندتر و آگاه‌تر نشان می‌دهد. آشنایی سمانی و شرف‌الدین به هیچ عنوان اتفاقی و تصادفی نبوده است؛ زیرا مصاحب نورسیده می‌گوید: «[شیخم فرمود بنده] به خراسان رود و در ظهر کتاب مجموعه‌ای از شیخ ابویوسف همدانی نوشته به فارسی، که چون یکی از ابنای ملوک دریابی که به جذبه مکرمات حق - تعالی - مکرم گشته و طالب است، با او بنشین و موافقت کن و ملازمت و مصاحبت او واجب دان» (همان: ۳۱۹ - ۳۱۸). احمد از وی می‌پرسد نام شیخ تو چیست؟ و شرف‌الدین می‌گوید: نورالدین عبدالرحمن اسفراینی.

اسفراینی در دستوری که به شاگردش شرف‌الدین داده با عبارت یکی از ابنای ملوک دقیقاً بر سمانی تصریح کرده است؛ یعنی بر وجود بزرگ‌زاده‌ای تنها در گوشه‌ای از بیابان سمنان که چشم به راه دارد تا بتواند خبری از اهل صفا بگیرد